

دارایی‌های معنوی خود عقب‌نشینی نکردند و با امام حسین علیه السلام به نوعی خودآگاهی رسیدند که باید تاریخی دیگر بیرون از فرهنگ اُموی را شروع کنند، ما نیز با انقلاب اسلامی و مواجهه با فرهنگ غربی باز به کمک سیره‌ی امام حسین علیه السلام تاریخ دیگری را شروع کنیم که تاریخی است حسینی، با داشتن ظرفیت «ایثار» و «شهادت»، تا در نظر به حقیقت، در کنار آداب دینی از بحران‌های جامعه‌ی امروز عبور کنیم؟ زیرا ما امروز شاهد ظرفیت‌هایی در بین انسان‌ها و بسیاری از جوامع هستیم که با برخوردهای حکیمانه می‌توانیم آن‌ها را متوجه‌ی فرهنگ اسلامی که فرهنگی است غیر از فرهنگ استکباری غرب، بکنیم.

۳- امام حسین علیه السلام کاری کردند که قبح تحجر و عبادت بدون نظر به حقیقت، آشکار شود و روشن کردند جهان اسلام می‌تواند وضعی بهتر از آنچه در آن بود داشته باشد. زیرا انسان با رعایت دستورات دین خدا و با رویکرد رجوع به حقایق عالم، در دنیا و آخرت انسان بهتری خواهد بود. از آن جهت که به سعه‌ی صدری می‌رسد که نسبت به حقوق و شخصیت دیگر انسان‌ها حساس می‌شود و به جز دشمنان خدا، سایر انسان‌ها را در کنار خود می‌پذیرد و بدون آن که همه‌ی کارهای آن‌ها را تأیید کند. به همان صورتی که آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی جاثیه می‌فرماید: «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». ای پیامبر! به آن‌هایی که ایمان آورده‌اند بگو نسبت به آن‌هایی که امید به ایام الله - مثل معاد و برزخ - ندارند، چشم‌پوشی و اغماض کنند، زیرا خدا هر قومی را مطابق آنچه عمل کرده‌اند جزا می‌دهد. این جا است که می‌توان به سیره‌ی امام حسین علیه السلام نگاه کرد و در خطاب به آن حضرت عرض کرد:

ای حسین! ای کشته‌ی فتاده به خون! زخم‌های خون آلود بر صد جای پیکرت آشکار است، اما با این همه ایمان ژرفت از خشم گرفتن پروا دارد.

۴- عمده، توجه به نظام توحیدی و متقن عالم است و نسبتی که ما باید با این عالم برقرار کنیم، به همان شکلی که شریعت الهی در مقابل ما می‌گشاید. با این دید، قرآن با ما گفتگو می‌کند تا بفهمیم ما در عالمی زندگی می‌کنیم که آن عالم نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها، بی‌تفاوت نیست و خداوند از طریق قرآن، اعمال و افکاری را که می‌توان به کمک آن‌ها به سلامت در این عالم زندگی کرد و به بهترین صورت به ابدیت منتقل شد، به ما گوشزد می‌نماید. به همان معنایی که می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده/۱۶) خداوند به کسانی که به دنبال رضایت او هستند، از طریق قرآن راه‌های سلامت و امنیت و آسایش را نشان می‌دهد. زیرا از طریق اشارات قرآنی عالم را درست می‌بینیم و در دل عالم هستی، حضور خدا را درک می‌کنیم و جهت تذکر به این امر فرمود: «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (جاثیه/۲۲) خداوند آسمان‌ها و زمین را به نور حق خلق کرده و هرکسی مطابق آنچه در این عالم انجام داده، جزا داده می‌شود و به آن‌ها ظلم نمی‌شود.

سعی بفرمایید بر روی «بالحق» بودن خلقت آسمان‌ها و زمین فکر کنید. به عنوان مثال؛ به انگشتان بنده توجه نمایید که چگونه از طریق نفس ناطقه‌ام حرکت می‌کند و حرکات آن انگشت‌ها جدای از من نیستند، و عملاً شما با حرکات انگشتان بنده با بنده روبه‌رو هستید، علاوه بر آن، نظم و محل انگشتان، نسبت به وظیفه‌ای که دارند، حکایت از حضور عالمانه‌ی نفس ناطقه‌ی بنده و به معنای دیگر، حضور عالمانه‌ی خداوند در این صحنه دارد. اگر انگشتان دست، حالتی غیر از این حالت را داشتند عملاً به آن نتیجه‌ای که ما از طریق دست خود می‌خواستیم برسیم، نمی‌رسیدیم. این یعنی شما در این صحنه با صورت علم و حکمت روبه‌روئید و از آن طرف صفات خداوند یعنی علم و حکمت او، از او جدا نیست. پس در این صورت هر کمالی که در عالم به ظهور آید، شما در آن صحنه با انوار الهی روبه‌رو خواهید بود. این است معنای آن که می‌فرماید: خلقت آسمان‌ها و زمین «بالحق» است، یعنی در هر صحنه‌ای از عالم، خداوند در صحنه است. همان‌طور که حرکات و نظم دست بنده محل ظهور نفس ناطقه‌ی بنده می‌باشد و حیاتی را که مربوط به نفس ناطقه‌ی بنده است به ظهور می‌آورند، همان حیاتی را که خداوند در دوره‌ی جنینی بر بدن جنین دمیده و فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹) یعنی خداوند با روح، که عالی‌ترین مخلوقات است، این بدن را حیات داد و برای جسم جنینی مسیری را شکل داد که امروز شما با آن به صورت کودک روبه‌رو هستید، در حالی که همان روح است که از طریق بدن به ظهور آمده و شما با حیات که مربوط به حضرت حی است، در آینه‌ی بدن روبه‌رو هستید و اگر آن روح برود همه‌ی استحکام بدن درهم می‌ریزد. پس همین حالا این بدن به نور روح، این چنین است که شما ملاحظه می‌کنید و حیاتش به نور حیات حضرت حق می‌باشد و معنی «بالحق» بودن به همین معناست که عالم «بالحق» خلق شده، نه

آن که گمان کنیم خداوند عالم را خلق کرده و عالم جدا از حق مسیر خود را می‌رود.

۵- در مسیر نظر به حق می‌توانیم حقیقت را در مناظر مختلف بنگریم و با سعی صدری که در این مسیر پیش می‌آید، هر کس را به اندازه‌ای که در حرکات و سکنات خود بهره‌ای از حق دارد، مدّ نظر قرار دهیم و بین دشمنان خدا که حجاب حقیقت هستند و بین بقیه تفکیک قائل شویم. در این فضا است که پیامبر «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» که جز رحمت و مغفرت برای بشریت نمی‌خواهد، می‌فرمایند: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا، وَلَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً، اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ من برانگیخته نشده‌ام تا انسان‌ها را نفرین کنم، بلکه من برای دعوت [به حق] و رحمت برانگیخته شده‌ام. خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا که آن‌ها نمی‌فهمند. ملاحظه کنید چگونه حضرت دغدغه‌ی انسان‌هایی را دارند که نسبت به حقیقت در غفلت هستند و نهضت اباعبدالله «علیه السلام» نیز برای برگرداندن اسلام است به مسیری که امویان آن را از مسیر خارج کردند و مقدسان نادان ناخواسته بازیچه‌ی دست آن‌ها قرار گرفتند زیرا با عبادات سطحی خود بین حقیقت و حجاب حقیقت نتوانستند تفکیک کنند.

در افقی که حضرت محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مقابل انسان‌ها می‌گشایند، انسان‌ها می‌توانند وسعت شخصیت همدیگر را بیابند و نسبت به همدیگر گشودگی پیدا کنند و غفلت از این امر است که امروز مسلمانان و حتی شیعیان سعی نمی‌کنند همدیگر را بفهمند و آینه همدیگر باشند و این گشودگی نسبت به همدیگر در بستر روح محمدی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، نیاز اساسی این تاریخ است.

^۱ - بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۰

۶- علت آن که اصحاب امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا همراه آن حضرت ماندند، با آن که حضرت اذن رفتن به آن‌ها دادند، توجه به حضور در تاریخی بود که حضرت در آن حاضر می‌شدند. خواستند حضور آن حضرت را که حضور «حق‌الیقینی» بود احساس کنند، چیزی که امروز باز از طریق امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در این تاریخ به ظهور آمد. آن حضور، عطایی است به انسان‌هایی که می‌خواهند خود را در هستی احساس کنند و «دانایی» به حقایق را به «دارایی» نسبت به حقایق تبدیل نمایند.

اگر دیروز در شب عاشورا اصحاب التماس می‌کردند که حضرت آن‌ها را از آن حضور محروم نکنند^۲ در تاریخی که با حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» شکل گرفت، باز همان صحنه‌ها تکرار شد و سرداران شهید ما با تمام وجود تلاش کردند حضور «حق‌الیقینی» را در این تاریخ بچشند. معنای حضور در تاریخی که در آن تاریخ، توحید، مقابل استکبار قرار می‌گیرد، اصیل‌ترین نحوه‌ی بودن است و بالاترین شکل معنابخشیدن به زندگی حق‌الیقینی است. در حالی که اگر در تاریخ خود به معنای درست آن حاضر نشویم، خواسته و یا ناخواسته در زندگی احساس شکست می‌کنیم حتی اگر دارای ثروت فراوان و شهرت عالم گیر باشیم.

^۲ - پس از آن‌که، امام بیعت خود را از اصحاب و اهل بیت خود برداشتند و به آنان اجازه‌ی رفتن دادند؛ اصحاب آن حضرت هر کدام به نوعی وفاداری و پایداری خود را اعلام داشتند؛ پس از سخنان اهل بیت امام (علیه السلام)، مسلم بن عوسجه و پس از او زهیر بن قین برخاسته و گفت: «به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم، باز زنده گردم، و سپس کشته شوم، تا هزار مرتبه، تا خداوند تو و اهل بیت را از کشته شدن در امان دارد! و پس از او بُریر برخاست و گفت: یابن رسول الله! «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ تُقَطَّعُ فِيهِ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ای پسر رسول خدا! خداوند به واسطه‌ی وجود شریف‌تان بر ما منت نهاده است، به درستی که ما در رکاب شما نبرد می‌کنیم، تا آن‌جا که در راه دفاع از شما اعضای بدن‌مان تکه تکه شود، پس جدّ شما در روز قیامت شفیع ما خواهد شد.

۷- معنای حضور تاریخی با امام حسین (علیه السلام) و قرار گرفتن ذیل اراده‌ی الهی و رهایی از پوچی و تنهایی و نیهیلیسم دوران، با احساس مسئولیت نسبت به جهانی که با امام حسین (علیه السلام) و انقلاب اسلامی شکل می‌گیرد، ممکن است. زیرا در آن صورت، انسان در معرض الهامات الهی قرار می‌گیرد و از پوچی و تنهایی رها می‌شود، و با تجلیات الهی خود را در بیکرانه‌ی عالم احساس می‌نماید؛ و در این راستاست که حتی آن جوان دست‌فروش، یعنی آقای عنایت آزرغ که در حادثه‌ی آتش گرفتن کلینیک سینا با به خطر انداختن جان خود، جان ۱۱ نفر را نجات می‌دهد، می‌خواهد نسبت به رعایت مسئولیتی که برایش پیش آمده، رهبر خود را ملاقات کند که ملاقات با شخصی است که صورت عزم تاریخی آن جوان است، تا با آن ملاقات، راه مصمم‌ترین انسانی را که می‌شناسد، یعنی راه حاج قاسم سلیمانی را ادامه دهد، حاج قاسمی که فرشتگان نه تنها در کنار آن سردار بزرگ، بلکه در کنار تشیع‌کنندگان او به صحنه آمدند و زمین آن‌ها را به آسمان معنویت وصل کردند، تا در تجربه‌ای آنچنانی راهی که گم‌شده بود را پیدا کنند.

۸- بزرگان اهل اندیشه همیشه سعی می‌کرده‌اند از حادثه‌ها معنی هستی‌شناسانه‌ی آن‌ها را در نظر بگیرند و جایگاه حادثه‌ها را در هستی جستجو کنند و نه در میل انسان‌ها و یا اراده‌ی حاکمان. یک مرتبه شما می‌بینید یک جوان متدین کرمانی چیزی در جانش سروده می‌شود که متوجه می‌گردد، وقتی جنگ ما با عراق تمام شد، قضیه‌ی مقابله با استکبار تمام نشده، بلکه جبهه‌ی گشوده‌تری در مقابل ما قرار گرفته است و شهید حاج قاسم سلیمانی آن بصیرت را با خلوص خود که آزاد از خودخواهی و خودبینی بود، به دست آورد و لذا بدون گرفتار شدن به پیرایه‌های دنیا، وظیفه‌ی خود را بعد از دفاع مقدس، تمام شده ندانست. رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در منزل آن شهید بیش از همه به خلوص او اشاره کردند و فرمودند:

«می‌دانید مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از «اخلاص» است؛ این «اخلاص» است. اگر «اخلاص» نباشد، این جور دل‌های مردم متوجه نمی‌شود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این که دل‌ها این جور همه متوجه می‌شوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک «اخلاص» بزرگی در آن مرد وجود داشت.»

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) معنای اخلاص را پرسیدند. حضرت فرمودند: «من از جبرئیل و او از خدا سؤال کرد. خدای سبحان نیز فرمود: «اخلاص»، سرّی است از اسرار من که در دل محبوب خود قرار می‌دهم.» اخلاص، یعنی انگیزه‌ی تصمیم‌گیری‌ها فقط خدا باشد و بس. خلوص، این همه نقش و تأثیر دارد که از حاج قاسم سلیمانی تابلویی بسازد که هیچ کس نمی‌تواند زیبایی آن را انکار کند. با همان خلوص می‌توانید زیبایی‌های عالم را بنگرید و مانند حاج قاسم، حضور داعش در منطقه را، چه در عراق و چه در سوریه، راه و میدانی برای به ظهور آوردن زیبایی‌های بندگی بیابید و پیرو خلوص آن شهید بود که شما آن‌همه زیبایی را در تشییع پیکر پاک او در جای، جای کشور ملاحظه کردید. آینه‌ای بود جهت به ظهور آمدن عشق مردم به پاکی‌های انسانی که معتقدند نباید بدی‌ها و خوبی‌ها را مساوی دانست و در این عالم به هر کاری تن داد و نسبت به راه حق حساسیت نشان نداد.

۹- آموزه‌های پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) پس از ۵۰ سال که از رحلت آن حضرت می‌گذرد، به خطر افتاده و علف‌هرزه‌ها به صورت گندم خودنمایی می‌کنند در حالی که هیچ دانه‌ی مفید و راستینی در خود ندارند و عزیزترین کسان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نگران آینده‌ی دین آن حضرت هستند و همه منتظر نغمه‌ای می‌باشند که سروده شود تا روح‌های خفته به جنبش درآیند و پالایشی صورت گیرد و امام

حسین (علیه السلام) امیدوار و مصمم وارد این میدان شدند و با تمام وجود پیامی گشتند برای اشاره به راهی نو، تا جهان اسلام را به راهی که گمشده بود، برگردانند و مردم باز خود را در تاریخی حاضر کنند که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ظهور آمد و این است که احساس حضور ما در تاریخی که با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شروع شد، وامدار امام حسین (علیه السلام) هستیم.

۱۰- حاج قاسم به صحنه آمد تا با زندگی خود نشان دهد حقایق ماورای این جزئیات در این عالم نهفته است. مثل روحی که در یک تابلوی نقاشی، ماورای آن درخت و آن جویبار به ظهور می آید و شما می توانید از آن تابلو الهامی روحی و معنوی برای زندگی خود بگیرید. زیرا زیبایی ها هرطور که باشند با ما گفتگو می کنند و به نحوی معرفت بخش هستند، چه رسد به زیبایی هایی که خداوند در خلقت خود ظاهر کرده است، البته اگر آن ها را هستی شناسانه بنگریم و نه با نگاه هوس آلود. آن سردار بزرگ نشان داد چگونه باید در تاریخی که با حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» شروع شده، حاضر شد و به مقام «حق الیقینی» رسید. خطراتی در مسیر توحیدی این انقلاب در پیش است که با سیره ی آن سردار می توان از آن خطرات عبور کرد. زمان شناسی، همان درک ظرفیت تاریخی است که در آن به سر می بریم برای گشودن افقی به سوی آینده.

۱۱- وقتی انسان نسبت خود را با حقایق درست تعریف کرد، همواره از طریق تقوا به نحوی از انوار حقایق معنوی و اسماء الهی بهره مند می شود. ولی اگر طوری دینداری کرد که تنها به امید سعادت در قیامت، قالب عبادات برای او مهم شد، همچنان که عرض شد گرفتار نوعی کینه مندی نسبت به بقیه می شود، زیرا عموماً کینه در حالی شکل می گیرد که انسان چیزی را بخواهد و نتواند به دست آورد و کربلا، صحنه و تابلویی است برای این دو نوع دینداری. دینداری ائمه و یاران

آن‌ها (علیهم السلام) که در عبادات خود نظر به حقیقت دارند و کم یا بیش با آن مأنوس می‌شوند و نوع دیگر دینداری که تنها در حد ظاهر عبادات متوقف است و به جهت رویکرد غلط خود هیچ بهره‌ای از حقیقت نصیب خود نمی‌کند و کینه‌ها شروع می‌گردد. زیرا به گفته‌ی جناب مولوی:

زان که هر بدبخت خرمن سوخته می‌نخواهد شمع کس افروخته

۱۲- در رابطه با روحیه‌ی امام حسین (علیه السلام) برای برگرداندن مردم از کینه به سعه‌ی صدر، حضرت در روز عاشورا چندین خطبه خواندند. از جمله‌ی آن خطبه‌ها در روز عاشورا خطبه‌ای است که حضرت بر شتر خود سوار شدند و با صدای بلند فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أَعْظِمَ بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَىٰ وَحْتِي أُعْذِرُ إِلَيْكُمْ فَإِنْ أَعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَإِنْ لَمْ تُعْطُونِي النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (ابومخنف، وقعة الطف، ۱۴۱۷ق، ص ۲۰۶) ای مردم! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی عجله نکنید تا من وظیفه‌ی خود را که موعظه و نصیحت به شماها است، انجام دهم و علت آمدنم را به این سرزمین توضیح دهم. اگر به سخنم گوش دادید و عذر مرا پذیرفتید و با من از در انصاف و عدل وارد شدید، معلوم می‌شود راه سعادت و خوشبختی را دریافته‌اید و دلیلی برای جنگ با من نخواهید داشت، لکن اگر عذر مرا نپذیرفتید و از در انصاف با من وارد نشدید، آن‌گاه می‌توانید همه دست به دست هم بدهید و بدون مهلت تصمیم باطل‌تان را اجرا کنید، ولی در این صورت دیگر امر بر شما مشته نمانده و پشتیبان من آن خدایی است که قرآن را نازل کرده و یار و یاور نیکوکاران است.

سپس حمد و ثنای پروردگار را به جا آوردند و به آنچه شایسته بود از او یاد کردند و بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و فرشتگانش و پیامبران درود فرستادند و از هیچ سخنوری پیش از آن و پس از آن، سخنی بلیغ تر و رساتر از سخنان امام (علیه السلام) شنیده نشد. آن گاه فرمودند: اما بعد، پس نسب و نژاد مرا بسنجید و ببینید من کیستم، آن گاه به خود آیید، خویش را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده‌ی حرمت برای شما سزاوار است؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین او و پسر عمویش و اولین مؤمنی که پیامبر را تصدیق کرد نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی من نیست؟ آیا جعفر بن ابیطالب که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟ آیا نشنیده‌اید که رسول خدا درباره‌ی من و برادرم فرمود: این دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ اگر سخنان مرا تصدیق می‌کنید حق همین است. و به خدا سوگند از روزی که دانسته‌ام خدا با دروغگوها دشمن است دروغ نگفته‌ام. و اگر مرا تکذیب می‌کنید به یقین در میان شما کسانی هستند که اگر از آنان پرسید شما را به آنچه من گفتم آگاهی دهند.^۳ از «جابر بن عبدالله انصاری» پرسید. از «ابا سعید خدری» و «سهل بن سعد ساعدی» و «زید بن ارقم» و «انس بن مالک»، پرسید تا به شما بگویند که این سخن را از پیامبر درباره‌ی من و برادرم شنیده‌اند. آیا این گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ریختن خون من جلوگیری نمی‌کند؟ و حضرت از این طرق تلاش کردند کینه‌ای را که امویان در بین جامعه‌ی مسلمین پراکنده بودند، تقلیل دهند و پشیمانی بسیاری از لشکریان عمر سعد بعد از کربلا نشان داد که حضرت در کار خود موفق شدند.

^۳ - منظور حضرت آن نیست که آن افراد در بین لشکر عمر سعد هستند، منظور آن است که آن صحابه هنوز زنده‌اند

۱۳- قرآن می‌فرماید: «أَقَمْنِ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (ملک/۲۲) آیا آن کس که واژگونه و بر صورت خود راه می‌رود، در هدایت واقعی است و به سوی مقصد سیر می‌کند؟ یا آن کس که بر روی پا و در صراط مستقیم قرار دارد؟

وارونگی، همان تبدیل احوالات شیدایی نسبت به حقیقت است که آن شیدایی به مفهوم حقیقت تبدیل می‌شود، در آن صورت رازگونگی حقیقت، از منظر انسان خارج می‌گردد. در نتیجه به جای آن که انسان با حقیقت رازگونه زندگی کند سر و کارش با مفهوم حقیقت خواهد بود که در آن صورت انسان از پوچی زندگی که باید از طریق دینداری رها شود، رها نمی‌شود. در حالی که راه پیامبران و امامان این نیست، آنان سعی دارند در راه بی‌پایان حقیقت قدم بگذارند، بدون آن که بخواهند آن را از آن خود کنند. آری! وقتی انسان در ظاهر دین و منفک از حقیقت قرار گرفت، آن نوع دینداری از این ابا ندارد که با کفر و شرک جمع شود، بلکه کارش به جایی می‌رسد که امام معصومی را به قتل می‌رساند. آیا در صورت رشد تحجر و عبادت بدون نظر به حقیقت در فردای انقلاب اسلامی این اکبرها نیستند که با شمشیر و چوب و سنگ همان غرب‌زده‌ها و متحجرین، ارباباً اربا می‌شوند؟ مقصّر آن صحنه‌ها چه کسانی هستند جز آن‌هایی که با نفی حقایق قدسی، مردان مرد یعنی حاج قاسم‌ها و حججی‌ها را در تیر رس سنگ تهمت متحجران و لیبرال‌ها قرار می‌دهند؟

۱۴- جناب مولوی متذکر می‌شود در بستری که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چنین دینی را برای بشر آوردند تنها راهی که برای مسلمانان می‌ماند عشق‌ورزیدن به همدیگر است و مشکل مربوط به کسانی است که مست حضور حق‌الیقینی دین الهی نگشتند و در نتیجه بقیه را انکار می‌کنند. می‌گوید:

در این خاک، در این خاک، در این مزرعه پاک به جز مهر، به جز عشق، دگر تخم نکاریم

چه مستیم، چه مستیم از آن شاه که هستیم بیاید بیاید که تا دست بر آریم

چه دانیم، چه دانیم که ما دوش چه خوردیم که امروز همه روز خمیریم و خماریم

مپرسید، مپرسید ز احوال حقیقت که ما باده پرستیم نه پیمانه شماریم

شما مست نگشتید وزان باده نخوردید چه دانید چه دانید که ما در چه شکاریم

آری! راهِ رهایی از مشکلات در این دوران خاص، حضورِ حق‌الیقینی در

تاریخی است که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده. راهی که «خودخواهی» را به

«حق‌خواهی» تبدیل می‌کند.

والسلام